



**A Comparative Study of Civil Disobedience in the Opinions of
Seyyed Kazem Hosseini Haeri and Ronald Dworkin**

Ahmad Dylami[✉] ¹, Ali Azari[✉] ²

1. Associate Professor, Department of Private Law, Faculty of Law, University of Qom, Qom, Iran Email: A-Deylami@Qom.ac.ir

2. Faculty member, Payam Noor University of Iran, Tehran, Iran, (Corresponding author), Email: a.azari_1357@pnu.ac.ir

Abstract

It is necessary to analyze and compare the opinions of scholars of contemporary Muslim societies that have taken a step towards modernity and use its manifestations and mechanisms to organize their public affairs and regulate and delimit the political realm with the opinions of scholars of modern Western governments - in order to develop increasing cultural exchanges and political interactions. In the last century, protesting against the deviation of sovereignty from the aspects of representation and the establishment of unjust laws that violate the fundamental rights of citizens has become an effective and transformative mechanism in modern societies in a non-violent and conscious manner. This way of confronting sovereignty in order to control the governance policy and the actions resulting from it, which has been interpreted as "civil disobedience" and has sometimes been elevated to the level of a legal and moral right, has been the subject of discussion and examination by scholars, political circles, as well as politicians and policymakers of democratic systems. The purpose of this article is to examine this issue from the perspective of two scholars in the Islamic and Western traditions; Namely, Seyyed Kazem Hosseini Haeri is an Iranian jurist and thinker and Ronald Dworkin is an American legal philosopher. The research method is descriptive-analytical and comparative. The findings of this research show that despite the widespread acceptance of the subject in Western society and its thinkers, with a significant difference in the basis and restrictions in the scope and territory, the right to civil disobedience has been accepted in the context of Shiite religious thought in general and Seyyed Kazem Haeri's view in particular.

Keywords: Civil Disobedience, Acts of Sovereignty, Public Order, Seyyed Kazem Hosseini Haeri, Ronald Dworkin.

Received: 23/11/2024; **Revised:** 01/02/2025; **Accepted:** 18/03/2025; **Published online:** 30/03/2025

How To Cite: Dylami, A & Azari, A (2025). A Comparative Study of Civil Disobedience in the Opinions of Seyyed Kazem Hosseini Haeri and Ronald Dworkin, *Journal of Comparative Public Law*, 2 (1). 57-80. <http://www.doi.org/10.22091/cpl.2025.13084.1056>

Published by: University of Qom © **The Author(s)** **Article type:** Research





حقوق عمومی تطبیقی

شماره ۴۰۶-۳۰۶

Homepage: <http://cpl.qom.ac.ir>

مطالعه تطبیقی نافرمانی مدنی در آرای سید کاظم حسینی حائری و رونالد دورکین

احمد دیلمی^۱، علی آذری^۲

۱. دانشیار گروه حقوق خصوصی دانشکده حقوق دانشگاه قم، قم، ایران، رایانامه: A-Deylami@Qom.ac.ir
۲. عضو هیئت علمی دانشگاه پیام نور ایران، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)، رایانامه: a.azari_1357@pnu.ac.ir

چکیده

تحلیل و مقایسه آرای اندیشمندان جوامع مسلمان معاصر که گام در مسیر مدرنیته نهاده‌اند و از مظاهر و مکانیسم‌های بر ساخته آن در ساماندهی به امور عمومی خود و تنظیم و تحدید قلمرو امر سیاسی استفاده می‌کنند، با آرای اندیشمندان دولت‌های جدید غربی، به جهت توسعه روبه تزايد مبادلات فرهنگی و تعاملات سیاسی امری ضروری است، در قرن اخیر اعتراض به عدول حاکمیت از شئون نمایندگی و وضع قوانین ناعادلانه و خلاف حقوق اساسی شهروندان، به شیوه‌ای غیرخوشونت‌آمیز و آگاهانه به مکانیسمی اثربخش و تحول‌آفرین در جوامع مدرن تبدیل شده است. این نحوه مواجهه با حاکمیت به منظور کنترل مشی حکمرانی و اقدامات برآمده از آن که به «نافرمانی مدنی» تعبیر شده است و بعضاً تا سطح حقی قانونی و اخلاقی ارتقا یافته است، موضوع بحث و بررسی اندیشمندان، محافل سیاسی و نیز سیاستمداران و سیاست‌گذاران نظام‌های مردم‌سالار قرار گرفته است. هدف این مقاله بررسی این موضوع از منظر دو تن از اندیشمندان در سنت اسلامی و غربی؛ یعنی سید کاظم حسینی حائری، فقیه و اندیشمند ایرانی و رونالد دورکین فیلسوف حقوق آمریکایی است. روش تحقیق به صورت توصیفی تحلیلی و مقایسه‌ای است. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد که علیرغم پذیرش گسترده نافرمانی مدنی در جامعه غربی و اندیشمندان آن سامان، اما در بستر اندیشه دینی شیعی به‌طور عام و دیدگاه سید کاظم حسینی حائری به‌طور خاص، با تفاوتی معنادار در مبنا و قیودی در دامنه و قلمرو، پذیرفته شده است.

واژگان کلیدی: نافرمانی مدنی، اعمال حاکمیت، نظم عمومی، سید کاظم حسینی حائری، رونالد دورکین.

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۹/۰۳؛ تاریخ بازنگری: ۱۴۰۳/۱۱/۱۲؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۲۸؛ انتشار برخط: ۱۴۰۴/۰۱/۱۰

استناد: دیلمی، احمد و آذری، علی (۱۴۰۴). مطالعه تطبیقی نافرمانی مدنی در آرای سید کاظم حسینی حائری و رونالد دورکین، *حقوق عمومی*

تطبیقی، ۲(۱)، ۵۷-۸۰. <http://www.doi.org/10.22091/cpl.2025.12027.1042>



نوع مقاله: پژوهشی

© نویسندگان

ناشر: دانشگاه قم

مقدمه

حمایت از حقوق و آزادی‌های اساسی بشر یک وظیفه بی‌قید و شرط برای دولت دموکراتیک مدرن است. تاریخ نشان داده است که برخی دولت‌ها هم در کشورهای دموکراتیک و هم در کشورهای غیردموکراتیک تمایل به اتخاذ قوانین یا سیاست‌هایی دارند که با حقوق بشر در تضاد هستند. معمولاً اکثریت جامعه در برابر چنین حکومتی به راه نافرمانی سیاسی حقوقی متوسل می‌شوند که به‌زعم آنان موجه و مبتنی بر دلایل وجدانی، قانونی، اخلاقی و غیره است (Mosidze, 2021: 81). در دولت‌های دینی که در آن‌ها حاکمان مکلف به رعایت ارزش‌های دینی و اجرای احکام و قوانین الهی هستند و یا دست‌کم مکلف هستند به ارزش‌ها و باورهای دینی مؤمنان احترام بگذارند و آن‌ها را وادار به انجام افعال یا مناسکی و یا ترک افعالی نمایند که از نظر آنان این افعال یا ترک افعال با وفاداری و پابندی آنان به قانون خداوند یا وجدان اخلاقی و دینی آن‌ها، رابطه نزدیکی دارد یا در صورتی که حاکمان برخلاف عدالت رفتار نمایند و ظلم و جور پیشه نمایند، مسئله عدم اطاعت از چنین حاکمانی تکلیفی است که پیروان ادیان برای خود قائل بوده‌اند؛ عدم اطاعت از اوامر نادرست حاکمان یا نافرمانی در برابر قوانین و سیاست‌های ناقض حقوق و آزادی‌های اساسی شهروندان و یا اعتراض وجدانی آنان، امری رواست که می‌توان آن را در چارچوب مفهومی جای داد که امروز «نافرمانی مدنی» نامیده می‌شود؛ هرچند ممکن است از حیث هزینه‌های این اطاعت نکردن یا نافرمانی تفاوت فاحشی بین این دو دسته وجود داشته باشد.

نافرمانی مدنی به‌عنوان اقدامی عمدی و غیرخسونت‌آمیز یا امتناع از اقدامی مشخص در برابر قوانین یا سیاست‌ها و اوامر مأموران و مقامات حکومتی به منظور تغییر یا اصلاح آن‌ها، با اندک تفاوتی در شیوه‌ها و مسائل و نتایج، عمری به درازای تاریخ حیات سیاسی بشر دارد؛ هرچند تبلور و تجلی آن به شکل امروزی و با محوریت مسائل اجتماعی و کمتر عبادی و عقیدتی به تلاش‌ها و اقدامات هنری دیوید ثورو در قرن نوزدهم برمی‌گردد.

مسئله لزوم اطاعت از حاکم عادل مسلمان و نافرمانی از حاکم جائز و فاسق ازجمله موضوعاتی است که با کمی اختلاف در مبانی توجیهی و گستره آن‌ها، در اندیشه دینی مسلمانان از جایگاه مهمی برخوردار است و بحث‌های دامنه‌داری در خصوص شرایط این دو امر در میان فقیهان مسلمان اعم از شیعه و سنی در خصوص آن شکل گرفته است. اندیشمندان مسلمان حسب نوع نگرش خود به حاکمیت و نقش آن در اداره

جامعه و نسبت آن با اراده تشریعی خداوند، مواضع متفاوتی را در خصوص شرایط این اطاعت و نافرمانی اتخاذ نموده‌اند، برخی قائل به ابتدای احکام و قوانین حکومت دینی بر موازین شریعت و تلقی احکام حاکم به احکام خداوند و ممنوعیت هرگونه تخطی از احکام الهی بوده و هرگونه نافرمانی را برنمی‌تابند و برخی با تفاوت گذاشتن میان احکام و قوانین الهی و احکام حاکم اسلامی که آن‌ها را از ادله و منابع شریعت استنباط می‌کند و چه‌بسا در این استنباط و اجتهاد راه خطا را ببیماید، سطحی از حق نافرمانی از احکام حکومت دینی یا اسلامی را پذیرفته‌اند.

با در نظر گرفتن این دو سنت فکری، مقایسه آراء و دیدگاه دو تن از اندیشمندان صاحب رأی در این عرصه می‌تواند در تحلیل شرایط فکری، سیاسی، فرهنگی و حقوقی تحقق نافرمانی در دو بستر متفاوت سیاسی و فرهنگی رهگشا باشد. هدف این مقاله بررسی آرای سید کاظم حسینی حائری^۳ فقیه و مرجع تقلید شیعی و رونالد دورکین^۴ فیلسوف حقوق آمریکایی است.

^۳. سید کاظم حسینی حائری (زاده ۱۳۱۷ش) از مراجع تقلید شیعه و از شاگردان سید محمدباقر صدر است. پس از شهادت سید محمد باقر صدر، گروهی از مردم عراق به توصیه شهید صدر، وی را به‌عنوان مرجع دینی و سیاسی خود برگزیدند. حائری پس از تحصیل در حوزه علمیه نجف، در سال ۱۳۹۴ق (۱۳۵۳ش) به ایران مهاجرت کرد و فعالیت‌های علمی خود را در حوزه علمیه قم ادامه داد. سید کاظم حائری کتاب‌ها و مقالاتی در زمینه‌های گوناگون ازجمله فقه، اصول، امامت و حکومت اسلامی تألیف کرده است و یکی از آثار مهم وی در موضوع اخیر، کتاب اساس الحکومه الاسلامیه: در این کتاب نظریات دموکراسی، شورا و ولایت فقیه به شیوه استدلالی و تطبیقی مورد بررسی قرار گرفته است. وی در کتاب اخیر صلاحیت‌های گسترده‌ای برای ولی فقیه و حاکم جامعه اسلامی قائل شده است و اطاعت از اوامر و فتاوی وی را موجب وحدت کله امت و به هم فشردگی صفوف فشرده مسلمین می‌داند و مناقشه با آن یا عدم تبعیت از آن را نمی‌پذیرد. با این وجود این فقیه در مواردی خطای فقیه حاکم را مجوز عدم تبعیت فقهای دیگر دانسته است و نافرمانی یا سرپیچی از فتاوا یا دستورات فقیه حاکم یا نقض آن‌ها را به جهت مصالح اجتماعی و الزامات و لزوم پیشگیری از تفرقه مسلمانان لازم می‌داند، اینکه چنین نافرمانی را تا چه میزان بتوان نافرمانی مدنی به مفهوم امروزی آن منطبق دانست انگیزه قلمی کردن این مقاله است.

^۴. رونالد دورکین فیلسوف حقوق و سیاست، یهودی الاصل یک چهره برجسته و روشنفکر عمومی قرن بیست یکم است که در رشته فلسفه و حقوق در دانشگاه‌های هاروارد و آکسفورد تحصیل کرد، وی پس از به دست آوردن جایگاه جانشینی اچ آل ای هارت در دانشگاه آکسفورد به نقد اثر مهم وی (مفهوم قانون) پرداخت و «نظریه حقوق مبتنی بر حق» را در اثر تأثیرگذار خود به نام «جدی گرفتن حق» به‌عنوان نظریه‌ای جایگزین برای نظریه‌های هارت و رالز مطرح کرد. دورکین بین «قوانین» و «اصول» تمایز قائل شد و بیان داشت که یک نظام حقوقی را نمی‌توان صرفاً انباشته‌ای از قواعد در نظر گرفت، بلکه باید بر اصول خاصی بنا شود زیرا انجام آن برای عدالت ضروری است و انصاف را تضمین می‌کند. دورکین معتقد بود که یک نظریه حقوق نمی‌تواند توسط یک نظام حقوقی یا یک نهاد سیاسی محدود شود. در عوض، باید حاوی اصولی باشد که بر اجرای قانون در شرایط خاص حاکم باشد. علاوه بر این، نظریه دورکین بیشتر یک تفسیری بود زیرا او ادعا می‌کرد که قانون، تفسیری سازنده و قطعی از خوانش جمعی از اصول نهادی و نظام‌های حقوقی است. وی به خاطر نگارش آثاری در زمینه حقوق، سیاست و مسائل عمومی در حلقه‌های فکری لیبرال مورد تکریم بود. وی فیلسوفی برابری‌گرا بود که در تلاش بود بین حقوق و اخلاق یا قانون و آزادی توازن برقرار کند. اگرچه نمی‌توان او را پوزیتویست دانست ولی وی با طرح نظریه تفسیرگرایی در حقوق راهی میانه حقوق طبیعی و اثبات‌گرایی را انتخاب کرد. در دسته‌بندی فیلسوفان لیبرال او را در گروه جماعت‌گرایان قرار داده‌اند، ولی او هیچ‌گاه از حقوق بنیادین فرد غافل نشد. آثاری که از او برای ما ترجمه شده است: امپراطوری قانون؛ جدی گرفتن حق‌ها؛ حق‌ها چون برگ برنده؛ نافرمانی مدنی، آیا در آمریکا دموکراسی ممکن است و درآمدی بر نظریه عدالت است.

۱. تحلیل مفهوم نافرمانی مدنی

در طول تاریخ بشر اعتراض و مبارزه با ظلم اغلب حاکمان و یا قوانین سخت گیرانه آنان، در اشکال مختلفی تجلی یافته است. این واکنش‌ها که از آنان به اعتراض اجتماعی یا نافرمانی مدنی تعبیر می‌شود «در معنای عام، شامل تمام اقدام‌هایی می‌شود که علیه دولت‌ها به وقوع می‌پیوندد و از آن با عنوان «نافرمانی مدنی» یاد می‌شود؛ ولی نافرمانی مدنی به معنای خاص که مورد نظر ماست، با اعتراض اجتماعی مترادف نیست، بلکه یکی از گونه‌های آن است که در پی تغییر برخی قوانین ظالمانه است (آلبویه و سامانلو، ۱۳۹۸: ۷۸). در تعریف اعتراض اجتماعی آمده است که اعتراض اجتماعی، شکلی از رفتار اجتماعی است که به واسطه آن، انسان‌ها به دلیل تبعیض و ظلم، برای رفاه و بهبودی اوضاع اقتصادی و فرهنگی و اجتماعی خود یا دیگران در جامعه اعتراض و نارضایتی‌شان از وضع موجود را در قالب عملی گروهی یا فردی در برابر قانون ابراز کنند. این نارضایتی می‌تواند به شکل‌های گوناگونی (از اعتصاب‌های شخصی گرفته تا تظاهرات خشن خیابانی) در جامعه بروز یابد (جوادی، ۱۳۹۴: ۷۳۵؛ به نقل از آلبویه و سامانلو، ۱۳۹۸: ۷۸). ولی اشکال گوناگون اعتراض‌های اجتماعی مصداق بارز نافرمانی مدنی تلقی نمی‌شوند؛ چون هدف نافرمانی مدنی تغییر برخی قوانین ظالمانه است که با هرگونه اقدامی دست‌یافتنی نیست، بنابراین امر مهم دستیابی به قیدهایی است که نافرمانی مدنی را از دیگر گونه‌های اعتراض‌های اجتماعی متمایز سازد تا در عین دستیابی به عدالت اجتماعی، آسیبی به جامعه وارد نشود.

در این میان نافرمانی مدنی شکلی از اعتراض اجتماعی است که برای دستیابی به آرمان عدالت و با رعایت وجدان و خیرخواهی در پی اصلاح قوانین ظالمانه است. نافرمانی مدنی در پی آن است که به جای استفاده از منطق زور و خشونت که باعث ناممکن شدن همکاری‌های مدنی و دستیابی به عدالت اجتماعی می‌شود، با احترام به آزادی و عقلانیت انسانی، از روش گفتگوی اجتماعی و با استدلال‌های عقلانی به مقصود خود دست یابد (آلبویه و سامانلو، ۱۳۹۸: ۸۰). از این رو، اندیشمندان از نافرمانی مدنی تعاریفی را ارائه دادند که با اندک تفاوتی از حیث عناصر و شرایط مقاصد واحدی را برای این شیوه کنشگری در جهان مدرن مدنظر دارند.

نافرمانی مدنی در فرهنگ حقوقی بلک این چنین تعریف شده است: «شکلی از قانون شکنی است که برای نشان دادن بی عدالتی یا غیرمنصفانه بودن قانون خاصی به کار می رود و عمداً توجه (افراد جامعه) را به قانون نامطلوب معطوف می دارد (Black, s law Dictionary, 1998: 245).

واژه نامه دانشگاهی مریام وبستر در عبارتی جامع و دقیق، نافرمانی مدنی را این گونه تعریف می کند، «خودداری در اطاعت از خواسته ها و فرمان های حکومتی، به ویژه به عنوان ابزاری غیر خشونت آمیز و معمولاً دسته جمعی برای گرفتن امتیازاتی از حکومت» (Webster, 1996: 209).

یکی از بهترین تعریف ها را در مورد این مفهوم، «جان راولز» متفکر آمریکایی و فیلسوف اخلاق و حقوق، در کتاب معروف خود تحت عنوان «نظریه عدالت» ارائه داده است. «نافرمانی مدنی به مثابه کنشی عمومی، غیرخشونت آمیز، از سر وظیفه شناسی و درعین حال سیاسی برخلاف قانون که معمولاً با هدف ایجاد تغییر در قانون یا سیاست های دولت انجام می شود. شخص با عمل به این شیوه، درک اکثریت اجتماع از عدالت را مورد خطاب قرار داده و اعلام می کند که به عقیده او اصول همکاری اجتماعی میان مردمان آزاد و برابر رعایت نشده است» (Rawls, 1999: 320)، بنابراین یک عمل (وضعیت واقعی که بر قانون تأثیر می گذارد، اما حق نیست)، غیرقانونی است (با ترک فعل قهری یا با ارتکاب فعل ممنوع)، عمومی (زیرا در فضای عمومی ظاهر می شود و هدف آن به چالش کشیدن افکار عمومی است)، سیاسی (تا آنجا که اهداف بدیع را دنبال می کند و خواهان یک مفهوم مشترک از عدالت است)، غیرخشونت آمیز، جمعی و با انگیزه حفظ اصول اخلاقی است (Cervera-Marzal, 2021: 9).

هابرماس نافرمانی مدنی را در بستر یک جامعه دموکراتیک تعریف می کند و از نظر وی نافرمانی مدنی، یک عنصر عادی و ضروری فرهنگ دموکراتیک، ابزاری برای دستیابی به اهداف حاکمیت قانون دموکراتیک و تضمین اثربخشی حقوق و ارزش های قانون اساسی است؛ یعنی وسیله ای برای بلوغ افکار عمومی و مشارکت سیاسی واقعی از سوی شهروندان. او نافرمانی مدنی را به عنوان اجرای یک اقدام غیرخشونت آمیز علیه قوانین جاری می داند که برای تأثیرگذاری مستقیم بر افکار عمومی انجام می شود که بر آن فشار اخلاقی اعمال می شود و از این طریق در اصلاح برخی قوانین یا تصمیمات دولتی موفق می شوند. متخلف از قانون، علاوه بر انگیزه های سیاسی اخلاقی، نباید بقیه قوانین حقوقی را رد کند و باید عواقب کیفری اعمال خود را بپذیرد.

به این ترتیب، نافرمانی مدنی را می توان به عنوان حق مقاومت نمادین توصیف کرد: (Velasco, 2016: 114-115).

این مفهوم متضمن نقض نمادین قانون به عنوان آخرین وسیله برای توسل به اکثریت است تا در مسائل اصولی، مجدداً در تصمیمات خود تأمل کند و در صورت امکان در آن ها تجدید نظر کند. در نتیجه، فرض بر این است که فرد در یک حاکمیت قانون قرار دارد و همچنین شناسایی روان شناختی کسی که قانون را با سیستم قانونی موجود که به طور کامل در نظر گرفته شده است، نقض می کند. تنها در این صورت است که او می تواند اعتراض خود را با توسل به همان اصول قانون اساسی که اکثریت برای مشروع تلقی شدن به آن ها متوسل می شوند توجیه کند (Habermas, 1990, as cited in Velasco, 2016: 114-115).

برخی از صاحب نظران نافرمانی مدنی را یک حق اخلاقی برای عدم اطاعت از قوانین یا سیاست های می دانند که توسط دولت های دموکراتیک و غیردموکراتیک وضع می شوند، ایشان می نویسند: «شهروندان یک دولت لیبرال دموکراتیک، یعنی دولتی که از نظر اخلاقی ادعای موجهی برای اقتدار سیاسی دارد، از یک حق اخلاقی برای شرکت در اعمال نافرمانی مدنی با محدودیت مناسب برخوردارند، چیزی که من آن را حق اخلاقی نافرمانی عمومی می نامم. همچنین در یک دولت بدون ادعای موجه برای اقتدار سیاسی، نافرمانی مدنی از این جهت پذیرفته است که در آن ملاحظات اخلاقی دیگر، وظیفه اطاعت از قانون را شکست داده یا بر آن برتری می دهند (Lefkowitz, 2007: 202-203).

میوکوک با برقراری پیوند بین اقتدار و آزادی و متعهد دانستن سیستم سیاسی به تضمین آزادی شهروندان، تحقق نافرمانی را مستلزم بقای اقتدار نظام سیاسی می داند و بر این باور است که نافرمانی مدنی در جایی معنا دارد که «نهادهای سیاسی به طور کلی همچنان به اقتدار خود ادامه می دهند، ولی جنبه های خاصی از نظام سیاسی توسط شهروندان غیر قابل قبول تلقی می شود، اما ابزارهای قانونی تعیین شده برای رسیدگی به کاستی های آن ناکارآمد است» (Maeve Cooke, 2016: 999). از این رو، «نافرمانی مدنی علاوه بر اینکه قصد دارد نهادهای قانونی و سیاسی و محصولات آن ها را متزلزل کند به دنبال تغییر آن ها به سمت بهتر، از نظر اخلاقی است» (Maeve Cooke, 2016: 1001-1002).

۲. پیشینه علمی یا نظری نافرمانی مدنی

به منظور ترسیم بحث، سابقه این موضوع را در سنت اندیشه غربی و اندیشه دینی به تفکیک بررسی می‌کنیم.

۲-۱. در اندیشه غربی

آنتیگونه سومین بخش از سه گانه تبس است که توسط سوفوکلس نوشته شده است. ادیپ به دلیل کشتن پدرش، لائوس که در آن زمان پادشاه تبس بود و ازدواج اشتباه با مادرش، یوکاستا، نفرین شده بود. او چهار فرزند داشت، اتئوکلس، پولی‌نیسس، ایسمنه و آنتیگونه. با مرگ ادیپ، جنگ داخلی با اختلاف بر سر جانشینی تاج و تخت آغاز شد. دو برادر، اتئوکلس و پولی‌نیسس، فرماندهی نیروهای متخاصم را بر عهده داشتند و در طول نبرد با یکدیگر دوئل کرده و یکدیگر را زخمی کردند. هر دو مردند و کرئون، برادر ادیپ، تاج و تخت را به دست گرفت. پادشاه جدید تبس معتقد بود که اتئوکلس در طول درگیری حق داشته و بنابراین پولی‌نیسس را به خاطر ناراحتی ایجاد شده سرزنش کرد. کرئون تصمیم گرفت حتی پس از مرگش، برادرزاده‌اش را مجازات کند. او این کار را با ممنوع کردن دفن جسد او و رها کردن آن در هوای آزاد برای خورده شدن توسط حیوانات وحشی انجام داد. آنتیگونه، پس از گفتگو با خواهرش ایسمنه و ناکامی در جلب همکاری‌اش برای دفن برادرش که اکنون ممنوع شده، تصمیم می‌گیرد که خود اقدام به دفن برادرش نماید. در اینجا آنتیگونه به نوبه خود، در یک دوراهی آشتی‌ناپذیر قرار داشت: قوانین الهی او را مجبور به دفن برادرش کرده بود و قانون تبس آن را ممنوع کرده بود. اگر تعهدات تشیع جنازه نادیده گرفته می‌شد، فال بد و نارضایتی خدایان جلب می‌شد، زیرا کسانی که به پولی‌نیسس خراج می‌پرداختند، مشمول مجازات اعدام می‌شدند. قوانین الهی و قوانین انسانی که قبلاً با هم سازگار بودند، اکنون با یک پارادوکس روبه‌رو بودند: پیروی از یک قانون به معنای خیانت به قانون دیگر بود. با وجود این تضاد، آنتیگونه مصمم است و بدون ترس از مرگ، اراده خدایان را انجام می‌دهد (wiviurka, 2018: 80-83). و بدین‌وسیله مراتب نافرمانی خود را از قانون وضع شده توسط پادشاه اعلام و طبق آن رفتار می‌کند، هرچند نتیجه چنین نافرمانی‌ای مرگ وی است؛ بنابراین شاید بتوان این نوشته را نخستین نوشته در خصوص نافرمانی دانست.

نافرمانی یا عدم نافرمانی مدنی در اندیشه غربی در آرای فیلسوفان یونان باستان و اندیشمندان عصر روشنگری قابل ردیابی است. با نگاهی به آثار باقی‌مانده از فیلسوفان یونان باستان چون سقراط و افلاطون و

ارسطو، این نتیجه به دست می‌آید که مسئله اطاعت از قوانین حاکم و امتناع از هرگونه قانون‌گریزی و مخالفت با قوانین از لوازم دست‌یابی به فضیلت به‌عنوان یک ملکه اخلاقی بوده که خود ریشه در آداب و سنن یونان باستان داشته که به پیروی از سنت «لزوم اطاعت و فرمانبری از اوامر پدر و مادر»، پیروی از قوانین را نیز امری اجتناب‌ناپذیر می‌دانستند، با وجود اینکه در امتناع سقراط از اجرای پاره‌ای دستورات در آپولوژی چون اناطه عدم اجرای حکم دادگاه به عدم پیگیری فلسفه و بی‌اعتنایی به قوانین ناعادلانه ثرتی‌ها پس از اشغال آتن و تأکید افلاطون بر عدم اطاعت عالم از جاهل، برتری دانش و خرد و فرمانروایی آن بر هر چیز دیگر که بعدها در نظریه فیلسوف-پادشاه متجلی شد و فرار ارسطو از نتایج خشم آتینان از پی بی‌دین خواندن خود، (آلبویه و سامانلو، ۱۳۹۸: ۸۲-۸۸) همگی حکایت از پذیرش ضمنی نافرمانی مدنی در آرای این فیلسوفان دارد؛ هرچند از صراحت آثارشان بیشتر از نافرمانی تأکید بر تبعیت از قوانین به ملاحظه دست‌یابی به فضیلت و حفظ نظم و عدالت به ذهن متبادر می‌گردد.

با شروع عصر روشنگری و کنار رفتن اندیشه‌های باستانی و انقلاب‌هایی که در عرصه علم و فلسفه و اندیشه سیاسی به وجود آمد، موضوع نافرمانی مدنی به یک موضوع اجتماعی در سپهر روابط مردم و دولت‌ها تبدیل شد. بحث چگونگی رفع تعارض میان آزادی‌ها و قدرت دولت و محدودیت‌های دولت در برخورد با حقوق و آزادی‌های شهروندان و ایجاد بستری مناسب برای تنظیم رابطه بین دولت و مردم منجر به شکل‌گیری نظریه قرارداد اجتماعی با قرائت هابزی و روسویی شد. اگرچه در آثار این اندیشمندان به‌وضوح موضوع نافرمانی مدنی مطرح نشده است، اما هم هابز و هم روسو در نظریه قرارداد اجتماعی خود به منظور پیشگیری از جنگ و برهم خوردن نظم جامعه، بر لزوم تبعیت از قوانین حاکم و ممنوعیت هرگونه سرپیچی از قانون تأکید داشتند و همین امر مفهوم عدم موافقت آنان با نافرمانی مدنی به ملاحظه صیانت از حقوق شهروندان توسط حاکمان مقتدر بوده است (آلبویه و سامانلو، ۱۳۹۸: ۹۲-۸۹). این رویکرد به عدم تبعیت از قوانین حکومت‌ها در صورتی که مغایر قوانین فراگیر عالم و قوانین اخلاقی باشد، در کنش و اثر هنری دیوید ثورو تبلور یافته است.

هنری دیوید ثورو را به‌عنوان اولین کسی می‌دانند که تئوری نافرمانی مدنی را در سپهر اندیشه و کنشگری سیاسی در جامعه غربی مطرح کرد، او این ایده را ابتدا در قالب کنش اجتناب از پرداخت مالیات به دولت مستقر مطرح کرد و اگرچه کسانی چون او به چنین کنشی دست زدند، اما تنها او بود که تاوان این اجتناب

از تبعیت قوانین مالیاتی را با زندانی شدن خود برای شبی پس داد و پس از آن بود که به تدریج فرصت یافت تا اندیشه خود را در توضیح کنش خود در امتناع از اجرای قوانین مالیاتی که چه بسا آن‌ها را ظالمانه و ستمگرانه می‌دانست، با بیان سخنرانی‌های متعدد و نوشتن مقاله در نشریه مقولات زیبایی‌شناسی به چاپ رساند و بذر اجتناب از اجرای قوانین و سیاست‌های ظالمانه، غیراخلاقی و مغایر ارزش‌های انسانی و مصالح اجتماعی مردم را در سرزمین اندیشه مغرب زمین کاشت (ثورو، ۱۳۹۷: ۱۴-۱۶).

نظریه نافرمانی مدنی بعدها توسط اندیشمندان زیادی پرورش یافت و به یک گفتمان مسلط در جهان معاصر تبدیل شد، در آرای هانا آرنت، جان رالز، جرال د سی ملک کالوم و همه کسانی که از مقاومت خشونت پرهیز دفاع می‌نمایند، تبلور یافته است که برای مطالعه این موضوع به آثار این اندیشمندان ارجاع می‌دهد.

۲-۲. در اندیشه دینی

آنچه امروز از نافرمانی به آن تعبیر می‌شود در سنت اندیشه دینی، یهود، مسیحیت و اسلام نیز سابقه طولانی دارد. وجود تنش در روابط بین یهودیان و حاکمان زمانشان و میان مسیحیان و دولت‌های حاکم و تکلیف به عدم تبعیت از احکام و دستورات حاکمان جور در اندیشه مسلمانان سابقه‌ای طولانی و درخشان دارد، اما به نظر می‌رسد که مبنا و موضوع عدم اطاعت در احکام و قوانین دولت‌ها در اندیشه دینی با مبنا و موضوع نافرمانی در اندیشه معاصر غربی تفاوت معناداری دارد. باین حال به نظر می‌رسد که با شکل‌گیری دولت‌های مدرن و ایجاد دولت‌های سکولار و جدا شدن دین از سپهر سیاست و کاهش عددی دولت‌های دینی، مسئله نافرمانی مدنی در دولت‌های دینی نیز با کمی اختلاف در مبنا و گستره تا حدودی قابل بررسی است؛ اینکه آیا می‌توان از احکام و قوانین دولت دینی تبعیت نکرد؟ نسبت احکام و فرمان‌های حاکمان دینی با متن شریعت و احکام الهی چیست؟ آیا دستورات و قوانین صادره از دولت دینی به صرف دینی بودن آن به منزله دستورات و فرمان‌های خداوند است و نافرمانی از چنین فرمان‌هایی منع شرعی داشته و گناه است؟ به نظر می‌رسد که با تفکیک میان احکام و قوانین صادره از خداوند در کتاب‌های آسمانی و فرمان‌ها برخاسته از تفسیر و استنباط مفسرین و فقها، مفتیان، کشیش‌ها و... از متون دینی و قوانین و مقرراتی که حاکمان متدین جوامع و دولت‌های دینی به منظور برقراری نظم و عدالت در جامعه وضع می‌کنند می‌توان جایگاه تجلی و تبلور حق بر نافرمانی مدنی را روشن کرد.

۳. ماهیت حکومت و نافرمانی مدنی

اینکه آیا نوع حکومت تأثیری در پذیرش یا نپذیرفتن نافرمانی مدنی دارد یا نه و اینکه آیا به جهت آنکه نافرمانی مدنی محصول دوران مدرن است و لذا صرفاً در دولت‌های دموکراتیک قابل اعمال است یا در دیگر الگوهای نظم سیاسی و حقوقی غیر دموکراتیک قابل تحقق است و همچنین اینکه آیا دینی یا سکولار بودن حکومت ربط و نسبتی با پذیرش یا رد نافرمانی مدنی دارد یا خیر؟ پرسش‌هایی است که بحث از ماهیت حکومت را به عنوان یک متغیر مؤثر در امکان یا عدم امکان توسل به نافرمانی مدنی به عنوان یک راهکار اصلاحی برای مدیریت جامعه سیاسی و حرکت آن به سمت تحقق عدالت، برابری، آزادی، تضمین حقوق بنیادین انسان‌ها و نیز رعایت الزامات اخلاقی و وجدانی، لازم و ضروری می‌نماید.

در پاسخ به پرسش‌های فوق از زاویه دو تقسیم نظام‌های سیاسی به دموکراتیک و غیردموکراتیک و نظام سیاسی سکولار و دینی، مواضع مختلفی توسط اندیشمندان اتخاذ شده است. برخی از اندیشمندان مانند رالز، جوزف رز و رونالد دورکین، بستر اعمال نافرمانی مدنی را نظام سیاسی دموکراتیک می‌دانند و نافرمانی مدنی با شاخصه‌ها و عناصر مورد نظر این اندیشمندان منحصرأ در یک نظام سیاسی لیبرال دموکراتیک امکان‌پذیر است و از آنجاکه نافرمانی در کشورهای غیردموکراتیک ملازمه با براندازی نظام سیاسی و یا تعرض به قانون اساسی و نفی بنیادها دارد و چه بسا نیازمند انقلاب باشد، آن را با منظور خود از نافرمانی هم‌نوا نمی‌دانند. اما در نقطه مقابل اندیشمندانی وجود دارند که از امکان تحقق نافرمانی در یک جامعه غیردموکراتیک نیز دفاع می‌نمایند. کسانی مانند هانا آرنت، هنری دیوید ثورو، ماهاتما گاندی و مارتین لوترکینگ از این قسم هستند. این صاحب‌نظران و آزادی خواهان، در صورت ناکارآمدی راه‌های مسالمت‌آمیز برای اصلاح سیاست‌ها و قوانین حاکم و تغییر برنامه‌های حکومت و دولت، براندازی نظام سیاسی و تغییر بنیادین قانون اساسی و نظم سیاسی مستقر را لازم دانسته و آن را در ذیل مفهوم نافرمانی مدنی نیز تعریف می‌نمایند (کیوانفر، ۱۳۹۵: ۳۵۱-۳۸۰).

در خصوص این پرسش که آیا نافرمانی مدنی در حکومت‌های دینی نیز امکان‌پذیر است، باید گفت: از آنجاکه هدف اصلی نافرمانی مدنی اعتراض به قوانین و مقررات ناعادلانه یا خلاف حقوق و آزادی‌های شهروندان است و منظور از توسل به نافرمانی تغییر و اصلاح این قوانین و سیاست‌هاست، در حکومت‌های دینی نیز که اداره جامعه مبتنی بر احکام و قوانین الهی است یا قوانین و مقرراتی که کاشف از رأی شارع

(خداوند) است و همچنین در پاره‌ای موارد حاکم جامعه اسلامی به منظور تأمین مصالح جامعه مسلمانان و توسعه دین‌داری و اجرای احکام اقدام به صدور احکامی می‌نماید که اگرچه کاشف از حکم خداوند نیست، بلکه نوعی جعل و تنفیذ برای اداره جامعه است که در قالب یک دستور یا فرمان یا سیاست و حکم حکومتی صادر می‌شود، بحث از نافرمانی مدنی در برابر چنین قوانینی به جهت باور به مغایرت این قوانین با عدالت و نقض حقوق و آزادی‌های بنیادین شهروندان نیز قابل طرح است و شهروندان چنین جامعه‌ای حق دارند در برابر سویه‌هایی از قوانین نظام سیاسی دینی ایستاده و از اجرای آن سر باز زنند.

بنابر موارد فوق می‌توان گفت که دینی بودن حکومت مانع اعمال حق نافرمانی مدنی در این جوامع نیست. وجود نهادهایی چون امر به معروف و نهی از منکر، مقابله با حاکم جور و تبعیت نکردن از دستورهای سلطان جائر، حکایت از پذیرش این سازوکار در جامعه و حکومت دینی دارد که به اقتضای بحث از نظر سید کاظم حائری به نحو خاص به آن پرداخته می‌شود.

۴. موضوع نافرمانی

۴-۱. در دیدگاه رونالد دورکین

برای فهم موضوع نافرمانی در آرای دورکین لازم است به دو مقاله نافرمانی مدنی و جدی گرفتن حق‌های وی توجه شود؛ دورکین در مقاله جدی گرفتن حق‌ها این پرسش را مطرح می‌کند که آیا شهروندان مکلف به پیروی از قانون هستند، حتی اگر قانون حقوق اخلاقی آنان را نقض کند؟ وی در پاسخ به این پرسش بیان می‌دارد: «آزادی به شخص این حق را نمی‌دهد که هر کاری را که می‌خواهد انجام دهد، بلکه حداقل این حق را دارد که کاری را انجام ندهد که برای وجدانش قابل قبول نیست». در یک کشور دموکراتیک شهروندان یک تعهد اخلاقی کلی برای اطاعت از همه قوانین دارند، همچنین حق اخلاقی دارند که از طریق نافرمانی مدنی آن‌ها را زیر پا بگذارند، اگر اجرای آن‌ها (قوانین) حقوق اساسی شهروندان را نقض کند. انسان علاوه بر تکلیف به اطاعت از قانون، تعهداتی در برابر خدا، وجدان خود و سایر شهروندان دارد و اینکه اگر این تکالیف با تکلیف در برابر دولت متضاد باشد، او حق دارد آنچه را که درست می‌داند، انجام دهد. (Mosidze, 2021: 84-85) وی در جای دیگری می‌نویسد: «حکومت می‌تواند بنا به مقتضای منافع عمومی برخی حقوق قانونی را نسخ کند اما حقوق اخلاقی را که توسط قانون به رسمیت شناخته شده‌اند از شمول این اصل خارج است اما در هر حال وی نقض حقوق بنیادین مندرج در قانون اساسی را نادرست می‌داند».

(کیوانفر، ۱۳۹۵: ۳۳۴) او همچنین ذیل بحثی تحت عنوان حق‌های رقیب این پرسش را پیش می‌کشد که آیا حکومت می‌تواند به استناد حق اکثریت حقوق بنیادین فرد را نادیده بگیرد. پاسخ او منفی است و می‌گوید اگر حکومت بتواند حق‌های علیه خود را با تمسک به حق اکثریت زیر پا بگذارد آنگاه اصل وجود حق علیه حکومت به خطر می‌افتد، حق علیه حکومت حق انجام یک عمل است حتی زمانی که اکثریت بپندارد آن عمل غلط است یا حتی زمانی که اکثریت با اجرای آن عمل متحمل هزینه می‌شود» به عقیده دورکین در مواردی که قانون موضوعه حکومت به ناحق به حق مردم علیه حکومت تجاوز کند که نافرمانی وجهی از این حق است، آن‌ها حق شکستن قانون را دارند.

با اندکی مذاقه در نظریه دورکین در مقاله جدی گرفتن حق این نتیجه به دست می‌آید که موضوع نافرمانی مدنی قوانین و سیاست‌ها و تصمیماتی است که توسط حکومت اتخاذ می‌شود و با حقوق اساسی شهروندان، حقوق بنیادین آن‌ها در قانون اساسی، تکالیف اخلاقی آن‌ها در برابر خدا و تکالیف اخلاقی وی در برابر دیگران در تضاد و تعارض باشد و امکان جمع بین آن‌ها نباشد، به عنوان مثال وی در تبیین نافرمانی درستی-بنیاد به عنوان یکی از انواع نافرمانی می‌گوید اگر قانون از فرد انجام کاری را بخواهد که وجدان او آن را مطلقاً ممنوع می‌داند، در این صورت برای فرد این حق را قائل است که در انتخاب قانون و حکم وجدان، اولویت را به محافظت از تمامیت شخصیت فردی خود بدهد. همچنین در مواردی که یک قانون ناعادلانه باشد یا سیاست اتخاذی دولت به منافع عمومی و مصالح اجتماعی آسیب برساند.

بنابراین می‌توان گفت که موضوع نافرمانی مدنی قوانین و سیاست‌های مغایر حقوق اساسی، حقوق بنیادین، حق‌های اخلاقی شهروندان؛ تکالیف دینی شهروندان در برابر خداوند و قوانین مغایر تکالیف فرد در برابر دیگر هم‌نوعان است.

۴-۲. در دیدگاه سید کاظم حسینی حائری

سید کاظم حسینی حائری از جمله فقهای است که با تأکید بر ضرورت و اهمیت حکومت برای جامعه اسلامی، پس از تبیین و نقد روش‌های دموکراسی و شورا به عنوان الگوهای مقبول مدیریت جامعه سیاسی در نظرگاه غربی و اهل تسنن، الگوی دموکراسی و روش حکومت شورایی را کافی و وافی به مقصود ندانسته و با این باور که اداره امور مسلمین بعد از پیامبر به امامان معصوم سپرده شد و در عصر غیبت بر اساس دلایل عقلی و نقلی حق زعامت جامعه اسلامی بر عهده فقیه جامع‌الشرایط است که دیگران وی را به ولایت اجرایی

پذیرفته‌اند و او در میان دیگر فقها نسبت به امور اجرایی جامعه داناتر است و جریان امور جامعه بر عهده وی است، الگوی مدنظر سنت شیعی و فقه سیاسی شیعه را برای انجام این رسالت (اجرای احکام الهی) نظام مبتنی بر نظریه ولایت فقیه می‌داند و در اثری وزین به نام «بنیاد حکومت در اسلام» دیدگاه‌های خود را بیان می‌دارد. (حائری، ۱۳۷۸: ۱۱-۱۲) وی معتقد است که ولی فقیه که بر اداره امور امت اسلامی ولایت و حکومت دارد، اداره جامعه را بر اساس احکام و قوانین الهی و با رعایت الزامات فقهت، عدالت و در محدوده مصالح امت انجام می‌دهد و محدوده عمل و اقدام وی قوانین اسلام است و در مواردی که لازم باشد قوانینی تدوین شود شخصاً یا با گزینش افراد واجد صلاحیت تدوین می‌کند (همان: ۶۸) وی موارد ولایت فقیه یعنی گستره صلاحیت و اختیارات وی را تصرف در اموال قاصران، رفع نزاع و خصومت، رهبری جامعه، دخالت در مصالح فردی امت و تصمیم‌گیری در رویدادها می‌داند. (همان: ۱۷۳-۱۷۸) وی احکام و قوانین شرعی حاکم بر جامعه اسلامی که حاکم اسلامی بر اساس ولایت اجرایی خود اقدام به اجرای آن‌ها در جامعه می‌نماید مشتمل بر دو دسته احکام کاشف و احکام ولایتی یا حکومتی می‌داند. اینکه موضوع نافرمانی هر دسته این احکام است یا یکی و یا هر دو بر حسب شرایط، در دو بند جداگانه مورد بحث قرار می‌گیرد.

۴-۲-۱. نافرمانی از حکم کاشف

قبل از بیان حکم کاشف ولی فقیه لازم است به اجمال حکم شرعی را توضیح دهیم. در یک تقسیم‌بندی قوانین حاکم در جامعه اسلامی را به سه دسته احکام اولی، احکام ثانوی و احکام حکومتی تقسیم کرده‌اند که به دو دسته حکم و فتوا قابل تقلیل هستند. مراد از احکام شرعی همان فتاوی شرعی است که فقیه آن‌ها را از منابع و متون دینی استنباط می‌کند. این احکام شامل احکام اولیه شرعی است یعنی احکامی که خاص شرایط عادی و طبیعی مکلف است و احکام ثانویه که با در نظر گرفتن شرایط غیرعادی مکلفین مانند بیماری و اضطرار و... بر آن‌ها تحمیل شود، (کدیور، ۱۳۸۲: ۵۸۳) سید محمدباقر صدر قوانین اسلامی را به ۳ بخش تقسیم کرده است: بخش اول، احکام شرعی غیر اختلافی که شامل احکام ضروری، اجماعی و اتفاقی همه فقهاست مثلاً تعداد نمازها، اصل روزه، اصل حج، دوم؛ احکام شرعی مورد اختلاف بین فقها که اکثر قریب به اتفاق جزئیات فقهی ما این گونه است و سوم؛ احکام منطقه‌الفراغ یعنی احکام منطقه‌ای که فارغ از حکم واجب و حکم به حرام است. وی احکام شرعی غیر

اختلافی را جزو احکام ثابت و زوال‌ناپذیر می‌داند و همه احکام اختلافی فقها را معادل حکم شرعی می‌داند و در مورد احکام منطقه‌الفراغ قائل به این است که قانون‌گذاری در این عرصه در صلاحیت مردم و نمایندگان آنان است و اختصاص به حاکم و والی ندارد. (همان: ۸۵-۸۴) به نظر می‌رسد قائلین به نظریه ولایت مطلقه فقیه، بر این نظر هستند که ولی فقیه به جهت ولایت عامه خود صلاحیت قانون‌گذاری در همه عرصه‌های جامعه را دارد و اگر مجلس قانون‌گذاری اقدام به انجام این امر می‌نماید مشروعیت مصوبات خود را از اذن و تأیید شرعی ولی فقیه می‌گیرد و لذا از نظر قائلین به این نظریه از جمله سید کاظم حائری، احکام ولایتی نیز دری یک معنا جزو احکام شرعی است. وی در اثر خود می‌نویسد: حاکم شرع دو گونه حکم دارد: حکم کاشف و حکم ولایتی یعنی احکامی که بر حسب منصب ولایت توسط ولی فقیه صادر و الزام‌آور است ولو اینکه فاقد الزام شرعی قبلی باشند. (حائری، ۱۳۷۸: ۱۷۷-۱۷۸).

حال پرسش این است که آیا نافرمانی مدنی یا عدم تبعیت از حکم کاشف برای مکلفین مقدور است؟ آیا اگر کسی حکم شرعی کاشف را خطا بداند، می‌تواند از اجرای آن خودداری کند؟

وی در تبیین منظور از احکام کاشف بیان می‌دارد که منظور از احکام کاشف احکامی است که در آن‌ها حاکم شرع فقط می‌خواهد احکام شرعی را اجرا کند بدون آنکه در این عمل کسی را به کاری الزام کند که قبلاً ملزم نبوده است مانند ثبوت هلال، در اینجا حاکم با حکم خود از ثبوت هلال خبر می‌دهد و مردم را به عمل به آثار شرعی آن فرامی‌خواند، یا در مواردی که در مقام قضاوت با بررسی ادله، شخص صاحب حق را معرفی کند. وی در این احکام، امکان نافرمانی از حکم حاکم شرع را به علم قطعی مکلفین به خطای حاکم شرع مرتبط می‌داند؛ و می‌نویسد: «حکم به ثبوت هلال در حق کسی که یقین به خطای حاکم شرع دارد، جاری نیست زیرا از مناسبات عرفی برمی‌آید که حکم فقیه در این موارد از آن جهت حجیت دارد که این حکم نشانی از واقع دارد و حقیقت را کشف می‌کند و لذا در صورت علم قطعی به خطای حاکم، حکم مزبور واقعیت را نشان نمی‌دهد و بالطبع از حجیت ساقط می‌شود؛ زیرا این احکام در رتبه فتوا و روایت‌اند و اصل در همه آن‌ها این است که در صورت علم به خطا، از حجیت و اعتبار ساقط خواهند شد و این مورد تنها یک استثناء دارد و آن هم حکم شرعی در امور قضایی (ترافعی است) که در آن حاکم حکم به ذی‌حقی یکی از طرفین می‌دهد، طرف محکوم حتی اگر علم به خطای حاکم شرع داشته باشد حق نافرمانی از اجرای حکم را ندارد و البته طرفی که به خطا حکم به ذی‌حقی وی داده شده است می‌تواند از اجرای حکم

خودداری نماید بلکه اگر اقرار و اعتراف به خطای خود داشته باشد نباید به این حکم خطا عمل کند. (همان: ۱۷۸-۱۸۱) بنابراین می‌توان گفت در احکام شرعی کاشف که شامل احکام مبتنی بر فتوا و روایت است یا احکامی که ولی فقیه به تعبیر دیگر از روی حس صادر می‌کند مانند ثبوت هلال، شخص می‌تواند در صورت علم به مخالف بودن با واقع از حکم حاکم تبعیت ننماید.

۴-۲-۲. نافرمانی از حکم ولایتی

سید کاظم حائری حکم ولایتی را حکمی می‌داند که حاکم به موجب آن قصد دارد تکلیفی را بر جامعه انشاء نماید و خصوص تنجیز واقع هدف او نیست. حکم ولی فقیه در این صورت حتی نزد قاطع به اشتباه نفوذ دارد؛ زیرا این قطع به اشتباه به معنای یقین به مخالفت حکم حاکم با واقع نیست. زیرا چنین حکمی صرف طریق به واقع نیست، بلکه حکم خود واقع است. (واقعی فراتر از حکم ولی فقیه وجود ندارد تا مخالفت یا موافقت حکم با آن سنجیده شود. به سخن دیگر، این حکم، حکمی ظاهری به شمار نمی‌رود تا امکان خطا در آن فرض شود، بلکه حکمی واقعی است که بر اساس اعمال ولایت صادر شده است. معنای قطع به اشتباه در اینجا تنها بدین معناست که شخص یقین دارد حاکم در ملاک حکم خویش اشتباه نموده است. به طور مثال، شخص عقیده دارد حاکم نسبت به مصلحت داشتن حکم به جهاد، در اشتباه افتاده است. باید گفت چنین قطع به اشتباهی به حجیت حکم ولی فقیه آسیبی نمی‌رساند؛ زیرا معنای ولایت ولی که به وسیله نص یا اینکه ولایت، خود از امور حسبه باشد، ثابت می‌گردد، تقدّم نظر ولی فقیه بر دیدگاه دیگران است (همان: ۱۸۱ همچنین، الهی خراسانی، ۱۳۹۱: ۸). در توجیه این نظر گفته شده است که ادعای تشخیص خطای حاکم مانع نفوذ و اعتبار حکم ولی فقیه نمی‌شود، زیرا تنها وی حق تصمیم‌گیری در امور جامعه را دارد و حتی در صورتی که مصالح اجتماعی ایجاب می‌کند می‌تواند افراد را ملزم به اجرای حکم ولو با باورشان به حرمت حکم شرعی وی، نماید. (حائری، ۱۳۷۸: ۱۸۱) دو نکته در دیدگاه فوق قابل تأمل است: اول آنکه به نظر می‌رسد «واقع» در خود حکم ولایتی ولی فقیه محدود نمی‌شود، بلکه مصلحت جامعه اسلامی و توسعه بندگی خدا در مقیاس حکومت و جامعه واقعی است که ولی فقیه بر اساس آن حکم می‌دهد. درست است که حکم حکومتی، انشای ولی فقیه و اخبار از حکم واقعی نیست، اما همین حکم حکومتی حتی در صورتی که شخص یقین پیدا کرد که حکم حکومتی مخالف با مصلحت جامعه اسلامی است، درست است، اما همراه با این نکته که ولایت اجرایی تنها در دست ولی فقیه است. به نظر می‌رسد «تقدّمی»

که سید کاظم حائری از آن سخن می‌گوید می‌تواند همان ولایت اجرایی مذکور باشد (الهی خراسانی، ۱۳۹۱: ۸).

وی در راستای امکان‌سنجی نافرمانی از حکم ولی‌فقیه توسط فقهای دیگر، با در نظر گرفتن صلاحیت دخالت و تصرف ولی‌فقیه در امور قاصران، این دخالت و تصرف را به مثابه دخالت و تصرف شخص مالک تلقی نموده و با تسری جواز خطای مالک به خطای ولی‌فقیه از حیث ممنوعیت مداخله دیگران، مخالفت دیگر فقها را نسبت به دخالت و تصرف ولی‌فقیه در حالت علم به خطای وی در تشخیص مصلحت قاصر منتفی دانسته‌اند (حائری، ۱۳۷۸: ۱۸۲) و لذا در چنین حالتی قائل به نافرمانی دیگر فقها نیستند و بدیهی است وقتی فقها امکان مخالفت با تصمیمات ولی‌فقیه را در مقام اداره امور قاصران که مصداقی از ولایت در امور حسبه می‌باشد، ندارند؛ بقیه مردم نیز چنین حق و صلاحیتی برای نافرمانی ندارند.

او در خصوص امکان نافرمانی دیگر فقها نسبت به احکام ولایتی فقیه در امور غیرمرتبط با قاصران، قائل به تفصیل شده و صرفاً در چند فرض محدود قائل به نافرمانی فقها در صورت علم به خطای ولی‌فقیه گردیده است. وی بر این باور است که اگر فقیهی به خطا بودن حکم حاکم شرع در موضوعی پی‌برد و مصلحت را در تبعیت از حکم وی به جهت حفظ یکپارچگی امت و به هم‌پیوستگی صفوف مسلمین نداند بلکه برعکس سکوت را در مقابل چنین حکمی شرعی و واجد مصلحت نداند و زیان سکوت در برابر خطای حاکم را بیش از آثار مثبت آن در توحید کلمه مسلمانان و یکپارچگی آنان بداند حق نافرمانی دارد و می‌تواند حکم وی را نقض نماید.

با عنایت به مطالب فوق و تفصیل‌های صورت گرفته می‌توان گفت که امکان نافرمانی یا عدم تبعیت از حکم حاکم اسلامی هم در احکام شرعی کاشف و مبتنی بر فتوا و هم در احکام ولایتی با رعایت شرایطی، پیش‌بینی شده است و اگر بر این باور باشیم که قوانین و مقررات حاکم بر جامعه اسلامی در مواردی خلاف عدل و انصاف، خلاف مصالح مسلمین باشید و برخلاف مفاد شریعت و مسلمات دینی باشد، امکان نافرمانی از آن‌ها پذیرفته شده است، بنابراین می‌توان از بیانات سید کاظم حائری موضوع نافرمانی را هم در احکام شرعی کاشف و هم در احکام ولایتی قابل اعمال دانست.

۵. شرایط نافرمانی

مشخص گردید که رونالد دورکین اعمال نافرمانی مدنی را در صرفاً در جوامع دمکراتیک ممکن می‌داند زیرا در این جوامع اعمال قدرت و اداره جامعه بر اساس قوانینی است که برآمده از اراده مردم است و حاکمان و نمایندگان اکثریت باید قوانین و سیاست‌ها را بر اساس اصول اخلاقی وضع و بر مردم تحمیل نمایند و در آرای سید کاظم حائری نیز با این مبنا که اداره جامعه مسلمین نیز بر اساس احکام شرعی و قوانین الهی اداره می‌شود چه در قالب احکام کاشف و چه در قالب احکام ولایتی، قوانین در محدوده موازین شرعی و دستورات خداوند کشف و انشاء می‌شود. اما در چه شرایطی برای مردم حق نافرمانی از این قوانین اعم از قوانین موضوعه بشری و قوانین الهی حسب دو سنت فکری پیش گفته به رسمیت شناخته می‌شود؟

۵-۱. در دیدگاه رونالد دورکین

رونالد دورکین در مقاله «نافرمانی مدنی» و هم در مقاله «جدی گرفتن حق‌ها» ضمن بیان این نکته که قوانین موضوعه می‌بایستی مبتنی بر اصول اخلاقی باشد و حق‌های بنیادین شهروندان و تعهدات آنان در برابر خداوند و وجدان اخلاقی‌شان را مخدوش ننماید، بر این باور است که اگر قوانین و سیاست‌های دولت‌ها ولو برخوردار از پشتوانه رأی اکثریت؛ خلاف اخلاق، حقوق بنیادین مقرر در قانون اساسی و منافع عمومی باشد، شهروندان حق نافرمانی در برابر این قوانین را دارند. بنابراین از دیدگاه دورکین شرایط نافرمانی عبارت است از اینکه شهروندان قوانین یا سیاست‌ها و برنامه‌های دولت را خلاف اصول اخلاقی، وجدان شخصی و خلاف اخلاق سیاسی متعارف دانسته و وسوسه به نافرمانی از آن شوند و لذا آن را مغایر قانون اساسی، دست‌کم مشکوک و ناقض حقوق اساسی بنیادین خود بدانند (Dworkin, 1968:1-4).

۵-۲. در دیدگاه سید کاظم حسینی حائری

آنچه از نوشته‌های آیت‌الله حائری در خصوص نافرمانی (نقض حکم حاکم از پی علم به خطای وی) استنباط می‌شود اینکه وی بر این باور است که تکلیف اولیه شهروندان تبعیت از احکام شرعی ولی فقیه است به جهت آنکه زعامت سیاسی جامعه را به مقصد سعادت و کمال معنوی، توسعه دین‌داری، نزدیکی به خداوند انجام می‌دهد و احکام صادره از وی چه احکام کاشف و چه احکام ولایتی وی با رعایت مصالح جامعه مسلمین و برای حفظ وحدت کلمه و در چارچوب احکام شریعت صادر می‌شود و احکام وی در قلمرو

احکام کاشف و احکامی که در رتبه فتواست، حاکی از حکم واقعی الهی و لازم الاجراست و در احکام ولایتی مبتنی بر مصلحتی است که شرایط زندگی اجتماعی جامعه تحت ولایت وی آن را ایجاب می نماید؛ با این وجود اگر مکلفین یا فقهای دیگر علم به خطای وی داشته باشند و به نتیجه برسند که حکم وی در احکام کاشف برخلاف واقع است و وی در تشخیص خود دچار اشتباه شده است و در احکام ولایتی ملاک وی در تشخیص مصلحت، مخدوش بوده است یا راهکار وی برای اداره صحیح جامعه به حفظ وحدت کلمه مسلمین نمی انجامد و در تشخیص حکم صحیح دچار اشتباه شده است و مصلحتی هم در سکوت نسبت به خطای وی وجود ندارد و آثار مخرب سکوت بیش از اعلام علنی مخالفت با حکم ولی فقیه است، حسب مورد حق نافرمانی یا عدم تبعیت و نقض حکم ولی فقیه را دارد؛ بنابراین می توان گفت شرط لازم برای اعمال نافرمانی مدنی در نظام ولایی مد نظر در آرای سید کاظم حائری علم مکلفین به خطای حاکم و ترجیح مصلحت نافرمانی بر مصلحت سکوت است (حائری، ۱۳۷۸: ۱۷۳-۱۸۴).

۶. آثار نافرمانی مدنی

همان طور که در تعریف نافرمانی مدنی بیان گردید، نافرمانی مدنی به تعبیر سلیکاتس، تلاشی است برای تغییر قوانین، سیاست ها یا نهادهای خاص و منظور از تغییر اجتماعی به سمت بهتر شدن، به معنای اخلاقی آن است: تغییری که جامعه را عادلانه تر یا شفاف تر یا آزادی افزاتر می کند یا به نحوی دیگر برای شکوفایی انسان مساعد می سازد (Maeve Cooke, 2016:1000) و هدف از آن وادار کردن نظام سیاسی به تغییر رویه و اصلاح قوانین مربوط است. اما پرسش این است که این اقدام به نقض قوانین و مقررات جاری کشور و اختلال در روند اداره امور که به قصد اصلاح آن ها و با انگیزه خیر عمومی صورت می گیرد چه آثار و پیامدهایی دارد؟ از جهت سیاسی و اجتماعی آثار و پیامدهای نافرمانی از سمت دولت و نظام سیاسی می تواند به عقب نشینی از اعمال و اجرای قوانین مربوطه و اصلاح قوانین و تغییر سیاست های اتخاذی بینجامد و از سمت شهروندان می تواند به احساس آرامش وجدانی در آن ها و همچنین احساس خوشایند عمل به وظیفه انسانی و شهروندی شان بینجامد. از نظر حقوقی پیامد منفی آن مسئولیت حقوقی به جبران خسارات ناشی از نافرمانی مدنی و مسئولیت کیفری و مجازات آن ها به جهت نقض قوانین و مقررات حاکم بر کشور منتهی شود که این نتایج را در آرای دو اندیشمند فوق بررسی می کنیم.

۱-۶. در دیدگاه دورکین

دورکین نافرمانی مدنی را به نافرمانی مبتنی بر صداقت و وجدان، نافرمانی مبتنی بر عدالت و نافرمانی مبتنی بر سیاست تقسیم می‌کند (Fagelson & Klusmeyer, 2017, as cited in Mosidze, 2022: 85). در قسم اول، به جهت آنکه قوانین غیراخلاقی و خلاف وجدان شخص را لازم‌الاجرا نمی‌داند و بر این باور است که افراد به منظور حفظ تمامیت شخصیت خود باید بدون هیچ قید و شرطی از اجرای قانون خودداری کنند، بنابراین اگرچه اعمال مجازات را بر فرد نافرمان متفی نمی‌داند ولی بر این باور است که به جهت انگیزه درست و اخلاقی نافرمان مدنی شایسته است که از تعقیب آن‌ها چشم‌پوشی شود. باین‌وجود استقبال از مجازات را به جهت نافرمانی برای نافرمان مجاز نمی‌داند و در دو قسم دیگر نیز بر همین نظر است (راسخ، ۱۳۸۷: ۱۳۱-۱۴۶). در خصوص مسئولیت مدنی و جبران خسارت ناشی از نافرمانی مدنی دورکین موضع روشنی ندارد.

۲-۶. در دیدگاه سید کاظم حسینی حائری

سید کاظم حائری به جهت آنکه اصل را بر تبعیت از احکام شرعی ولی فقیه دانسته و با این پیش‌فرض که کسی که ولایت دارد و فقیه جامع‌الشرایط است و در اعمال ولایت از حدود موازین شرعی خارج نمی‌شود و حتی اگر حکم به انجام حرامی دهد به جهت وجود مصلحت ملزمه‌ای در آن است، نافرمانی مدنی را محدود به علم به خطای قطعی حاکم شرع نموده است و مسئله حق نقض حکم شرعی را به اجمال برگزار نموده و در خصوص پیامدها و نتایج نقض حکم سخنی به میان نیاورده است. اما از مفاد نظریه وی می‌توان این‌گونه استنباط کرد که ملاک در تبعیت از حکم ولی فقیه در احکام کاشف دلالت حکم بر واقع است و اگر کسی علم به خطای حاکم داشته باشد دیگر این حکم واقعی نیست و حاکی از تکلیف شرعی و الهی نیست پس تبعیت از آن نیز لازم نیست، در نتیجه موجبی برای مسئولیت و مجازات شرعی و قانونی چنین فردی که بر اساس علم قطعی به خطای حاکم از حکم وی پیروی نکرده است وجود ندارد. در احکام ولایتی نیز چون اساس و ملاک در انشاء حکم، مصالح اجتماعی و شرایط جامعه و حفظ وحدت کلمه اسلامی است و سکوت در برابر حکم خطای ولی فقیه می‌تواند به این مصالح آسیب جدی وارد کند، قاعداً و شرعاً فرد نبایستی تحت تعقیب قانونی قرار بگیرد، قسمت ششم (فرض چهارم نظر وی در خصوص امکان نقض حکم ولی فقیه توسط فقیه حاکم جامع‌الشرایط به جهت مسائل پیش‌گفته مبین چنین مفهومی است. در این

فرض آمده است (فقیه دوم می‌داند که حاکم شرع در مورد یک حکم خطا کرده است و در اجرای آن یا سکوت در مقابل آن هیچ‌گونه وجه شرعی و مصلحت الزام‌آور را نمی‌شناسد و معتقد است زیان سکوت در برابر این خطا بیش از آثار مثبتی است که در توحید کلمه مسلمانان و یکپارچگی آنان نهفته است در این حالت فقیه دوم می‌تواند حکم فقیه اول را نقض نماید و بدیهی است با علنی شدن چنین مخالفتی دیگر اعضای جامعه می‌توانند از اجرای چنین حکمی در فرض هم‌رأیی با فقیه دوم و پذیرش استدلال وی خودداری کنند و به نظر می‌رسد در فقه سیاسی شیعه توجیهی برای تعقیب و مجازات این افراد وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

نافرمانی مدنی به‌عنوان کنشی اعتراضی، عمدی و آگاهانه، غیر خشونت‌آمیز، سیاسی، یا امتناع از اقدام، در جایی است که شهروندان قانون یا سیاست دولت را در موضوع یا موضوعات معینی خلاف اخلاق، حقوق بنیادین خود و ارزش‌های انسانی دانسته و به هدف وادار کردن نظام سیاسی به تغییر سیاست یا اصلاح قانون مربوطه صورت می‌دهند. در نظام‌های دموکراتیک که قوانین حاکم توسط نمایندگان مردم و به پشتوانه رأی اکثریت وضع می‌شوند و چه‌بسا دولت‌ها و زمامداران از این ظرفیت برای پیشبرد اهداف ناعادلانه یا تأمین مطامع سیاسی خود و برخلاف حقوق شهروندان بهره می‌گیرند و در دولت‌های دینی که باید قوانین و مقررات طبق اراده شارع مقدس، توسط قانون‌گذار وضع شوند، شهروندان حق دارند در صورتی که قوانین و سیاست‌های مربوطه را خلاف اصول اخلاقی، شرعی وجدان شخصی و حقوق اساسی بنیادین خود ببینند یا علم به خطای حاکم در احکام الزام‌آور پیدا کنند، بر اساس دیدگاه دو تن از اندیشمندان یعنی رونالد دورکین و سید کاظم حائری حق نافرمانی مدنی و عدم تبعیت از حکم مقرر شده و نقض آن، برای مردم و مکلفین به وجود می‌آید؛ اعمال این حق می‌تواند واجد آثار مثبتی چون تغییر قوانین و احکام و اصلاح رویه‌ها و سیاست‌ها و آثار منفی چون تحمل مجازات و یا الزام به جبران خسارات ناشی از اعمال شیوه‌های مختلف نافرمانی باشد. هرچند در مورد آثار نافرمانی مدنی در دیدگاه سید کاظم حائری، به نظر می‌رسد که توجیهی برای تعقیب و مجازات این افراد وجود ندارد.

منابع

- آل‌بویه، علیرضا و سامانلو، ابوالفضل (۱۳۹۸). «بررسی انتقادی نافرمانی مدنی از منظر برخی فیلسوفان یونان باستان و عصر روشنگری». **فصلنامه علمی پژوهشی فلسفه و الهیات**، سال بیست و چهارم، شماره ۴.
- الهی خراسانی، علی (۱۳۹۱). حجیت حکم حکومتی در صورت یقین به مخالفت با واقع، بی‌جا، شنبه ۱۸.
- تقی پور، علیرضا و متقی، فاطمه (۱۳۹۷). «واکنش کیفری در برابر نافرمانی مدنی». **فصلنامه پژوهش حقوق کیفری**، سال هفتم، شماره ۲۴.
- توانا، محمدعلی؛ هاشمی اصل، سید یزدان و جریده، سید جواد (۱۳۹۹). **ارائه یک مدل چندوجهی در تبیین مشکل نافرمانی مدنی در ایران دهه‌های ۱۳۷۰-۱۳۹۰**؛ مطالعات جامعه‌شناسی، دوره ۱۲، شماره ۴۶.
- توماسن، لاسه (۱۳۹۵). **معمای نافرمانی مدنی**. ترجمه: محمدرضا غلامی، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد، چاپ اول.
- ثورو، هنری دیوید (۱۳۹۷). **نافرمانی مدنی**؛ ترجمه: غلامعلی کشانی، تهران: نشر قطره، چاپ چهارم.
- حائری، سید کاظم (۱۳۷۸). **بنیان حکومت در اسلام**، ترجمه: حسن طارمی، نشر کنگره، تهران، چاپ دوم.
- حسنی، ابوالحسن (۱۳۹۴). «مسئله خطا در اجتهاد»؛ **حقوق اسلامی**، دوره ۱۲، شماره ۴۵.
- راسخ، محمد (۱۳۸۷). حق و مصلحت: مقالاتی در فلسفه حقوق، فلسفه حق و فلسفه ارزش. تهران: نشر طرح نو، چاپ سوم.
- رالز، جان (۱۳۹۰). **نظریه عدالت**. ترجمه: سید محمد کمال سروریان و مرتضی بحرانی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، چاپ دوم.
- فراستی، عبدالوهاب (۱۳۹۵). «حکومت دینی قسیم دموکراسی و شورا کراسی: بررسی دیدگاه آیت‌الله مؤمن قمی و مصباح یزدی و سید کاظم حائری درباره سرشت دولت فقیه»، **نشریه فقه حکومتی**، شماره ۲.
- کدیور، محسن (۱۳۸۲). «شرع شورای نگهبان در برابر قانون مجلس». **نشریه بازتاب اندیشه**، شماره ۴۳.
- کیوان فر، شهرام (۱۳۹۵). **مبانی فلسفی تفسیر قانون**؛ تهران: شرکت سهامی انتشار، چاپ دوم.
- مک کالوم، جراللد سی (۱۳۹۵). **فلسفه سیاسی**. ترجمه بهروز جندقی، قم: نشر طه، چاپ سوم.
- منصوریان، سعید (۱۴۰۱). «درآمدی بر نافرمانی مدنی در اندیشه سیاسی شیعه». **نشریه رهیافت**، شماره ۴.
- مهدی فر، مهدی (۱۴۰۱). «واکاوی فقهی نافرمانی مدنی در حکومت حقانی». **فقه و مبانی حقوق اسلامی**، دوره ۵۵، شماره ۲.

میری، محمدعلی (۱۳۹۲). «بررسی تطبیقی مشروعیت نافرمانی از حاکم جائز در فقه سیاسی شیعه و اهل سنت». **نشریه علوم سیاسی**، دوره ۱۶، شماره ۶۱.

References

- Al-Boye, Alireza; Samanloo, Abolfazl; A critical study of civil disobedience from the perspective of some philosophers of ancient Greece and the Age of Enlightenment; Quarterly Scientific Research Journal of Philosophy and Theology, Year 24, Issue 4, Winter 2019. (In persian)
- Black, s law Dictionary. (1998) .Henry Campbell Black , M. A.
- Cervera-Marzal, M. (۲۰۲۱). Can we Disobey in Democracy ? Three Points of View. Chinese Political Science Review, Online First, ۱-۱۸.
- Cooke , Maeve, (2016) , civil obedience and disobedience, Philosophy and Social Criticism, , Vol. 42(10.
- Duane, Heffebower,(1986), The Christian and Civil Disobedience Spring 1986 , Vol. 15 No. 1.
- Dworkin, Ronald(1968). On Not Prosecuting Civil Disobedience, <http://www.nybooks.com>.
- Elahi Khorasani, Ali; The authority of a government decree in the event of certainty of opposing the fact, Bija, Saturday, September 8, 2012. (In persian)
- Fagelson, D., & Klusmeyer, D. B. (2017). Justifying Official Disobedience. Law, Culture and the Humanities, 17(3.
- Furati, Abdol-Wahhab; Theocracy as a Quasim Democracy and Shura Council; A study of the views of Ayatollah Momin Qomi, Misbah Yazdi and Seyyed Kazem Haeri on the nature of the jurist state, Governmental Jurisprudence Journal, Issue 2, Fall and Winter 2016. (In persian)
- Haeri, Seyyed Kazem; The Foundation of Government in Islam, translated by Hassan Taremi, Congress Publications, Tehran, second edition, 2019. (In persian)
- Hasani, Abolhasan; The Problem of Error in Ijtihad; Islamic Law, Year 12, Issue 45, Summer 2015
- Kadivar, Mohsen; The Sharia of the Guardian Council versus the Law of the Assembly; Baztab Andisheh Journal, Issue 43, Aban 2003. (In persian)
- Keyvanfar, Shahram; Philosophical Foundations of Interpretation of Law; Tehran Publishing Company, Second Edition 2016. (In persian)
- Lefkowitz, David.(2007) "On a Moral Right to Civil Disobedience." Ethics 117, no. 2.
- Mansourian, Saeed; An Introduction to Civil Disobedience in Shiite Political Thought, Rahyaft Journal, Issue 2, Fall 2016. (In persian)
- McCallum, Gerald C., Political Philosophy, Translated by Behrouz Jandagi, Qom, Taha Publication, Third Edition, Spring 2016. (In persian)
- Mehdifar, Mehdi; A Jurisprudential Analysis of Civil Disobedience in the Haqqani Government, Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Year 55, Issue 2, Fall and Winter 2016. (In persian)

- Miri, Mohammad Ali; A comparative study of the legitimacy of disobeying an oppressive ruler in Shiite and Sunni political jurisprudence, *Journal of Political Sciences*, 16th year, No. 61, Spring 2013. (In persian)
- Mosidze ,Nikoloz, (2022) Civil Disobedience and Circumstances Justifying It, *Journal of Contemporary Law* 2(1).
- Rasikh, Mohammad; Right and Expediency: Essays in the Philosophy of Law, Philosophy of Right and Philosophy of Value; Tarh-e-No Publishing, Tehran, third edition, 2008. (In persian)
- Rawls, John; A Theory of Justice, translated by Seyyed Mohammad Kamal Sarwarian and Morteza Bahrani, Tehran, Cultural and Social Studies Research Institute, second edition 2011. (In persian)
- Taghipour, Alireza; Mottaqi, Fatemeh; Criminal reaction to civil disobedience *Quarterly Journal of Criminal Law Research*, Year 7, Issue 24, Fall 2018. (In persian)
- Tavana, Mohammad Ali, Hashemi Asl, Seyed Yazdan and Jarideh, Seyed Javad; Presenting a multifaceted model in explaining the problem of civil disobedience in Iran in the decades of 1990-1991; *Sociological Studies*, Year 12, Issue 46, Spring 2019. (In persian)
- Thomasen, Lasse; The Mystery of Civil Disobedience, translated by Mohammad Reza Gholami, Tehran, Dunyae Eqtesad Publications, first edition 2016. (In persian)
- Thorough, Henry David; Civil Disobedience; translated by Gholamali Keshani, Tehran, Qatra Publications, fourth edition, 2018. (In persian)
- Velasco ,juan carlos(2016) Revitalizing democracy through civil Disobedience, *Filosofia Unisinos Unisinos Journal of Philosophy* 17(2).
- Wiviurka, Edvardo Seino,(2018) Antigone by Sophocles and the fundamental legal issue the eternal tension between lega certainty and normative correction , translated by Felipe Zobaran ANAMORPHOSIS – Revista Internacional de Direito e Literatura v. 4, n. 1.